افق حوزه

• سال بیست و دوم
• شماره ۷۹۹
• دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۳
• ۱۶ صفحه • ۵۰۰۰ تومان

Ofogh-e Hawzah Weekly

• صاحب امتیاز: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه
• مسئول مرکز رسانه و فضای مجازی مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه: رضا رستمی
• سردبیر: رمضانعلی عزیزی • با همکاری هیأت تحریریه
• تلفن: ۳۲۹۰۰۵۳۸ • نمابر: ۳۲۹۰۱۵۲۳
• صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۴۳۸۱
• نشانی: قم، بلوار جمهوری، کوچه ۲، پلاک ۱۵
• پایگاه اینترنتی: www.ofoghhawzah.ir
• پست الکترونیک: info@ofoghhawzah.ir
• کارشناس فنی چاپ: مصطفی اویسی • چاپ: صمیم ۶۵۵۸۶۸۰۱ (۰۲۱)

در محضر نور

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

اِحْرِصُوا عَلَى قَضَاءِ حَوَائِجِ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ إِدْخَالِ ٱلسُّرُورِ عَلَيْهِمْ وَ دَفْعِ ٱلْمَكْرُوهِ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَ ٱلْأَعْمَالِ عِنْدَ ٱللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ ٱلْإِيمَانِ أَفْضَلُ مِنْ إِدْخَالِ ٱلسُّرُورِ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ.

بتازید برای برآوردن حوائج مؤمنان و شاد کردن آنان و جلوگیری از بد آنان، زیرا نزد خدا عزّ و جل پس از ایمان کاری بهتر از شاد کردن مؤمنان نباشد.

بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۷

سخن بزرگان

امام خمینی قدس‌سره

عتبه‌بوسی مولا علی‌بن موسی علیه‌السلام از آرزوهای من است... همه نیروها، همه قدرت‌ها-مسئولان- در هرجا هستند، محتاج به توجه خاص حضرت رضا علیه‌السلام هستند... من حسرت یک همچو توفیقی را دارم که خدای تبارک و تعالی موفق کند که به پای‌بوس آن بارگاه معظم بیاییم، لکن چه کنم. چه باید کرد که دست‌های اجیر و اقدامات ناشایسته اشخاصی که از خارج هدایت می‌شوند، مانع از آن است که کشور ما یک آرامشی داشته باشد و من بتوانم به زیارت آن بارگاه موفق شوم.

صحیفه امام قدس‌سره

آیت‌الله‌العظمی جوادی آملی در پیامی به آیین معرفی موسوعه «معارف اهل البیت فی الکتب الاربعه»

حقیقت توحید، وحی، نبوت، ولایت و امامت را باید از درون بشناسیم تا بتوانیم درست تطبیق دهیم

اگر کسی بخواهد بحث‌های خداشناسی را بر مبنای معرفت و سیر «من الله الی الله» مسئله وحی و نبوت را بر مبنای «من النبی الی النبی» و مسئله ولایت را «من الغدیر الی الغدیر»، «من علی الی علی، من الحسن الی الحسن، من الحسین الی الحسین، من العلی الی العلی، من الباقر الی الباقر، من الصادق الی الصادق، من الکاظم الی الکاظم، من الرضا الی الرضا» تا برسد به وجود مبارک امام حجت(صلوات الله وسلامه علیهم)؛ یعنی «من الامام الی الامام» بشناسد دیگر، مسائل دیگر اصلاً برای او مطرح نیست.

به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی بنیاد بین‌المللی علوم وحیانی اسراء، آیین معرفی موسوعه «معارف اهل البیت فی الکتب الاربعه» با پیام حضرت آیت‌الله جوادی آملی، ارائه آیت‌الله استادی عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و با حضور علما، بیوت مراجع عظام، اساتید، طلاب و فضلای حوزه علمیه قم، ۲۷ اردیبهشت از سوی مؤسسه فرهنگی معارف وحیانی ثقلین و به‌میزبانی بنیاد علوم وحیانی اسراء برگزار شد. در پیام این مرجع تقلید به این مراسم آمده است:

محفلی که جهت رونمایی و بزرگداشت آن شیء کریم برگزار شده است و گرامی داشته می‌شود، درباره این موسوعه بزرگ معارف کتاب و سنت است به‌برکت اهل‌بیت علیهم‌السلام. البته موسوعه‌های علمی فراوان است؛ اما خصیصه این موسوعه، هم نظم علمی آن است و هم نظم کلامی و درسی آن است. موسوعه‌ای می‌تواند به‌معنای حقیقی موسوعه باشد که همه منابع و مدارک را در بر داشته باشد اولاً، با نظم علمی ملحوظ شده باشد ثانیاً و درجات تفصیلی آنها هم در کنار بیان اجمالی آنها ذکر شده باشد ثالثاً.

در این موسوعه مبارک که می‌تواند، از منابع علم کلام حوزه باشد، سه اصل خیلی برجسته، خودش را نشان می‌دهد و این سه اصل درباره اصول دیگر هم حاکم است: یکی مسئله توحید است، یکی وحی و نبوت است و یکی امامت و ولایت. سایر امور هم زیرمجموعه این سه بارگاه بابرکت و عظیم‌اند. کاری که اهل‌بیت علیهم‌السلام کرده‌اند، ما را در معرفت این معارف الهی هدایت کرده‌اند که چگونه بشناسیم.

اگر ما درباره توحید که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین معارف ماست، این راه را طی کردیم و اگر بعد از توحید، مسئله وحی و نبوت را که برجسته‌ترین مقامات جهان امکان است، با این راه پیمودیم و اگر بعد از وحی و نبوت، به ولایت و امامت رسیدیم و مقام والای امامت و امام را با این راه که راهنمایی کردند پیمودیم، هم مجتهد می‌شویم در معارف کلامی و هم مجتهد می‌شویم در مسائل سیاسی و اجتماعی؛ چون این بزرگواران به ما راه نشان دادند که اگر خواستید چیزی را بشناسید، از درون آن بشناسید نه از بیرون. بیرون ممکن است تبلیغی و سفارشی باشد، ممکن است گزاف در بیرون راه پیدا کند، ممکن است کذب در بیرون راه پیدا کند؛ ولی شناخت از درون و با درون، حق است. ممکن است درون کسی کذب محض باشد؛ ولی شناختن کذب از درون، صدق است، از درون، حق است.

بیان نورانی که مرحوم صدوق نقل کرده و در این موسوعه بزرگ آمده است، این است که در این اصول سه‌گانه، اگر خدا فرمود پیروی کنید حکم خدا را، حکم پیغمبر را، حکم اولی‌الأمر را: ﴿أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم﴾،[1] باید الله را بشناسیم، رسول را بشناسیم، اولی‌الأمر را هم بشناسیم تا پیروی کنیم: «اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة وأولی‌الأمر بالمعروف والعدل والإحسان».[2] اگر خدا فرمود: از خدا اطاعت کنید، ممکن است داعیه‌داران الوهیت کم نباشند یا مدعیان الوهیت برخی از اشیاء کم نباشند یا انسانی پیدا بشود که بگوید: ﴿أنا ربکم الأعلی﴾[3] یا بگوید: ﴿أنا أحیی و أمیت﴾،[4] ممکن است درباره اشیائی بگویند که «هؤلاء آلهتنا». ممکن است متنبیانی پیدا شوند که داعیه نبوت داشته باشند، ممکن است مدعیان ولایت و امامتی در صدر اسلام و مانند آن پیدا بشوند و از سقیفه و غیرسقیفه صدایی برخیزد و بگوید: ما امامیم و ولی‌امر هستیم و معرفی اینها هم، با سفارش و تبلیغ بیرون باشد. ممکن است عده‌ای بگویند که این صنم و وثن، آلهه‌اند، عده‌ای بگویند: خروجی سقیفه امام است و مانند آن؛ ولی شما از نظر معرفت و شناخت، هر چیزی را از درون آن بشناسید: «اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة وأولی‌الأمر بالمعروف والعدل والإحسان».

شما الوهیت‌شناس بشوید اولاً ربوبیت‌شناس بشوید اولاً خداشناس بشوید اولاً تا این معروفتان را تطبیق کنید بر آن مدعی. آن‌که می‌گوید: خداست، آن‌که می‌گوید: پروردگار است؛ چون شما معنای پروردگاری را، الوهیت را و ربوبیت را می‌شناسید، اگر تطبیق کردید معلوم می‌شود: «فهو رب العالمین» و همچنین اگر معنا و حقیقت وحی و نبوت را درک کردید و شناختید، کسی که مدعی وحی و نبوت است و شما یافتید که این معنا در او محقق است، به رسالت او مثل وجود مبارک پیامبر(علیه وعلی آله آلاف التحیة التحیة والثناء) تصدیق می‌کنید و ایمان می‌آورید و از او اطاعت می‌کنید و اگر کسی مدعی امامت و ولایت بود، چون شما معنای امامت را، معنای ولایت را، جنس و فصل امامت را و حقیقت ولایت را شناختید، کاملاً بر غدیر تطبیق می‌کنید نه بر سقیفه. «اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة وأولی‌الأمر بالمعروف والعدل والإحسان»؛ اینها به‌منزله جنس و فصل آن مدعیان‌اند و از این راه نه بی‌راهه رفتید، نه راه کسی را بستید. این خدمتی به فلسفه کرده و می‌کند که باید تتمیم بشود و آن این است که در سفر دوم که سفر «من الله الی الله» است، گرچه بزرگ و بزرگوارانی در حکمت متعالیه درباره سفر دوم سخنانی گفته‌اند؛ ولی بسیاری از مسائل عمیق سفر دوم مانده است که از روایات برمی‌آید و در فلسفه حکمت متعالیه نیست؛ چه اینکه در فلسفه مشاء نیست، چه اینکه در فلسفه اشراق نیست.

در پرانتز این نکته را به عرض شما و اساتید برسانم که گرچه این کتاب را جمعی از اساتید بزرگ و بزرگوار و فضلای ارجمند مرقوم فرمودند و جمع‌بندی کردند؛ ولی این نکته باید ملحوظ باشد که ما هیچ بحث مستقل رسمی چه در فلسفه مشاء، چه در فلسفه اشراق، چه در حکمت متعالیه نداریم که واجب‌الوجود، حقیقت نامتناهی است.

بیان ذلک این است که نامتناهی چند قسم و چند معنا دارد. یک نامتناهی لایقفی است که این در کلمات همه این سه گروه پر است که فیض الهی، نامتناهی است؛ یعنی حد یقف ندارد و «الی یوم القیامه» هست و خلود هست و امثال ذلک. این غیرمتناهی لایقفی، ممکن‌الوجود است، فیض خدا این‌چنین است؛ این دیگر بدیهی است. یک غیرمتناهی بالفعل است که همه بر بطلان آن اتفاق دارند؛ لذا چون تسلسل غیرمتناهی بالفعل محال است، ما باید به یک مبدأ برسیم و آن مبدأ، واجب‌الوجود است.

حالا درباره خود واجب آمدند و گفتند: او غیرمتناهی است و درست هم گفتند. غیرمتناهی است؛ یعنی اول بلااول است، آخر بلاآخر است؛ نه در گذشته، آغازی دارد نه در آینده، انجامی. این حرف فراوان است، خیلی عمیق هم نیست، همه هم گفتند و چیز ثابتی هم است و گفتند: او سرمدی است از دو طرف؛ چون مستحضرید نسبت متغیر به متغیر را می‌گویند زمان، نسبت متغیر به ثابت را می‌گویند دهر و نسبت ثابت به ثابت را می‌گویند سرمد. در کلمات همه حکمای قبل از اسلام و بعد از اسلام، این فراوان است که خدا سرمدی است؛ یعنی غیرمتناهی است؛ از ازل، غیرمتناهی است نسبت به ابد. این حرف فراوان است؛ ولی این مشکلی را حل نمی‌کند؛ اگر در کنار چنین خدایی، بدیلی و مثیلی باشد، خدای دیگری باشد، واجب‌الوجود دیگری باشد، این را باید با برهان توحید حل کرد.

قرآن کریم در مسئله ﴿لو کان فیهما آلهة إلا الله لفسدتا﴾[5] برهانی اقامه کرد که شرک محال است، شریک داشتن محال است، دو واجب محال است. حکمای ما به‌زحمت، مسئله توحید را حل کردند که اگر دو تا باشند اینها، حد مشترک دارند؛ پس مرکب‌اند، ما به‌الامتیاز دارند، ما به‌الاشتراک دارند و فراوان در این باره بحث کرده‌اند؛ اما آن نکته که اصل بود خالی ماند و آن این است که در سفر دوم که این حدیث مثلث سه ضلعی نورانی امیرالمؤمنین که فرمود: «اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة وأولی‌الأمر بالمعروف والعدل والإحسان»، این سفر دوم است؛ یعنی از خود شیء به خود شیء، اگر به خدا رسیدید که خدایی هست، آن‌وقت خدایی خدا را از نقل و عقل بیرون سؤال نکنید، خدایی خدا را از درون او سؤال کنید که خدایی یعنی چه. اگر خدایی را شناختید، او را خوب می‌شناسید، اگر رسالت را شناختید، رسول را می‌شناسید و اگر ولایت و امامت را شناختید، امام را می‌شناسید.

در مسئله سفر دوم که «من الله الی الله» است و این مطلب عمیق و عریق علمی، چه در فلسفه مشاء چه در فلسفه متعالیه چه در فلسفه اشراق، جایش خالی است. اثبات این مطلب این است که واجب‌الوجود باید نامتناهی باشد. باید براهین عقلی از درون خود واجب‌الوجود استنباط بشود که واجب‌الوجود نامتناهی است. یعنی چه؟ نه یعنی ازلی و ابدی است، آن راجع به امتداد است؛ بلکه یعنی هر کمالی که فرض بشود، به‌نحو نامتناهی در ذات حق هست اولاً و عین ذات اوست ثانیاً. محال است در جهان، کمالی فرض بشود و خدا آن را نداشته باشد. بنابراین او از هر جهت نامتناهی است؛ کاری به امتداد سرمد و آغاز و انجام ندارد و یک موجود نامتناهی است. این در کلمات حکما فراوان است که خدا نامتناهی است؛ اما هیچ مسئله‌ای نیست که چرا نامتناهی است و اگر بعضی از کمالات را واجب نداشته باشد، چه می‌شود (این مسئله اصلاً مطرح نیست). این از آن بیانات نورانی اهل‌بیت علیهم‌السلام که درباره سفر دوم است، استفاده می‌شود؛ یعنی اکنون که به خدا رسیدید، «من الخلق الی الحق» شد. حالا که می‌خواهید حق را بشناسید، حق را با درون بشناسید نه با بیرون. این مسئله در جاهای دیگر که مسئله سیاسی و اجتماعی است هم کارآمدی دارد. خدا را باید با خدایی شناخت.

اگر کمالی در عالم فرض شود و خدا آن را نداشته باشد، این دیگر خدا نیست؛ چرا؟ چون ناقص است. اگر کمالی از کمالات باشد و خدا آن را نداشته باشد، انسان احتمال می‌دهد که ممکن بود این عالم را بهتر می‌آفرید، منزه‌تر از این می‌آفرید، فعلاً ما با مشکلات عالم رو به رو هستیم، خیلی از نقص‌ها ـ معاذ الله ـ به خود او برمی‌گردد و چون او کمال را نداشت، انسان را کامل نیافرید، آسمان را، زمین را، زمان و زمین را کامل نیافرید؛ اما این محال است که کمالی خارج از ذات اقدس الهی باشد. چرا؟ اگر کمالی خارج از ذات اقدس الهی باشد، آن حتماً ممتنع‌الوجود است، ممکن نیست، چرا؟ چون اگر چیزی خارج از ذات واجب‌الوجود باشد، واجب نیست؛ زیرا اگر واجب بود که موجود می‌شد، ممکن هم نیست، چرا؟ برای اینکه ممکن را باید واجب ایجاد کند؛ اما واجب که خودش فاقد آن است!

آن کمال مفروض که خارج از ذات واجب‌الوجود است، خودش واجب نیست اولاً و ممکن هم نیست، کسی آن را ایجاد کند ثانیاً؛ برای اینکه واجب که نمی‌تواند آن را ایجاد کند؛ چون فاقد آن است، پس می‌شود ممتنع‌الوجود؛ بنابراین اگر کمالی خارج از ذات واجب‌الوجود فرض بشود، الاّ و لابد مستحیل بالذات است و چون مستحیل بالذات است، پس هیچ کمالی در عالم نیست؛ مگر اینکه ذات اقدس الهی دارای آن است. با این برهانی که اجمالاً در این پیام ارائه شد، اگر واجبی در عالم باشد، حتماً از نظر کمالات، نامتناهی است؛ چه اینکه از نظر زمان و زمین هم نامتناهی است، از نظر سرمدیت هم نامتناهی است.

این مسئله که مسئله سیر «من الله الی الله» است، «من الرسول الی الرسول» است، «من الامام الی الامام» است، این سیر دوم در فلسفه متعالیه نامش زیاد هست؛ اما برهان و مسئله مستقلی که باید در حکمت متعالیه بحث بشود، این است که اگر چیزی خدا شد، الاّ و لابد نامتناهی است کمالاً. سفارش زیاد است، تبلیغ زیاد است، فرمایش زیاد است، مکرر در مکرر می‌گویند: علمش نامتناهی است، قدرتش نامتناهی است، کمالاتش نامتناهی است؛ اما چرا؟

بیان نورانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که الله را با الله بشناسید و هر چه را که احتمال دادید، اول الوهیت را بشناسید، بعد الله را و در مسئله نبوت، اول رسالت را بشناسید، بعد رسول را و در مسئله امامت، اول امامت را بشناسید و بعد امام را.

اگر این سه مورد را از درون شناختید، دیگر نه جاهلیتی می‌تواند پیدا بشود که درباره احجار و اصنام و اوثان بگوید: «هؤلاء آلهتنا»، نه متنبیانی پیدا می‌شوند که داعیه نبوت داشته باشند؛ از مسیلمه و غیرمسیلمه، نه سقیفه‌ای پیدا می‌شود که داعیه امامت داشته باشد و نه در اعصار و قرون، دیگر مدعیان سیاست. کسی نمی‌تواند بگوید: خروجی سقیفه، امام است؛ برای اینکه امام را باید با امامت شناخت. امامت چیست؟ این اضلاع سه‌گانه است: «المعروف»، «العدل»، «الاحسان»؛ او مجسمه معروف باشد، او مجسمه عدل باشد، او مجسمه احسان باشد. این شناخت هر چیز از درون است؛ وگرنه شناخت بیرونی با سفارش حل است؛ شما در ادوار تاریخ دیدید و می‌بینید.

این بیان گرچه در صحف دیگر و موسوعات دیگر به‌لطف الهی آمده؛ اما در این موسوعه گران‌قدر و قیم مبسوطاً آمده است.

اگر کسی خواست این راه را طی کند؛ یعنی «سفر من الله الی الله» سفر «من الرسول الی الرسول» سفر «من الإمام الی الامام» که سفر درونی است و سفارش رسمی علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام است، دو کار کند. اولاً اولین فیلسوف و اولین حکیم عالم که خود حضرت امیر علیه‌السلام است که اقدام کرده است، فرمود: او غیرمتناهی است «من حده فقد عده»؛[6] مکرر در مکرر گفت که خدا نامتناهی است! نه‌تنها «من عده فقد أبطل أزله»[7] که ناظر به همان نامتناهی بخش اول است. بلکه فرمود: «من حده فقد عده». مدام می‌فرماید: او نامتناهی است و بعد در این خطبه‌ها براهین هم اقامه می‌کند.

وجود مبارک حضرت امیر علیه‌السلام اولین حکیمی است که این مسئله ناشناخته و برهان اقامه‌نشده را شناخت و برهان اقامه کرد که خدا نامتناهی است. آن‌وقت دیگر اصلاً مسئله توحید مطرح نیست که بحث بکند، خدا «واحد لا شریک له»؛ چون جا برای غیر نگذاشت. اگر خدا یک حقیقت نامتناهی است، جا برای دیگری نمی‌گذارد.

بنابراین درباره الوهیت کسی نمی‌تواند، احتمال شرک بدهد، شرک مستحیل است. فرضش محال است نه مفروض؛ اگر کسی خدا را با خدایی شناخت، فرض خدای دوم مستحیل است نه مفروض. این بیان حضرت امام علی علیه‌السلام است که «اعرفوا الله بالله»، درباره وحی و نبوت هم فرمود: رسول را «بالرسالة» بشناسید و درباره ولایت فرمود: امام را و اولی‌الامر را «بالمعروف والعدل والإحسان» بشناسید. برای اینکه او ولی عدل است. اگر ولی عدل است و عدالت تحت ولایت اوست، او هرگز خلاف نمی‌گوید و خلاف نمی‌کند؛ سقیفی فکر نمی‌کند؛ غدیری فکر می‌کند.

خصیصه دیگر این کتاب آن است که بسیاری از اوصاف کمالی ذات اقدس الهی را قدم به قدم و رقم به رقم و با نظم و ترتیب علمی یاد کرده است. اگر کسی خواست، این سفر دوم؛ یعنی سفر «من الله الی الله بالله» را درباره حق‌تعالی طی کند، گفته: خدا چه دارد و از چه منزه است و همچنین درباره وحی، با تفصیل، اوصاف رسالت را ذکر کرد و نیز با تفصیل، اوصاف امامت را ذکر کرد که امامت یعنی چه؟ امام باید چه کمالاتی داشته باشد و از چه نقص‌ها و عیب‌هایی مبرا باشد؟

اگر کسی بخواهد بحث‌های خداشناسی را بر مبنای معرفت و سیر «من الله الی الله»، مسئله وحی و نبوت را بر مبنای «من النبی الی النبی» و مسئله ولایت را «من الغدیر الی الغدیر»، «من علی الی علی، من الحسن الی الحسن، من الحسین الی الحسین، من العلی الی العلی، من الباقر الی الباقر، من الصادق الی الصادق، من الکاظم الی الکاظم، من الرضا الی الرضا» تا برسد به وجود مبارک امام حجت(صلوات الله وسلامه علیهم)؛ یعنی «من الامام الی الامام» بشناسد، دیگر، مسائل دیگر اصلاً برای او مطرح نیست.

سعی این اساتید بزرگ و بزرگوار، کوشش این فضلای بزرگ و بزرگوار و همت بعضی از دوستان ما که سهم بلیغ بیشتری داشتند و هزینه‌اش را هم تحمل کردند، مشکور باشد؛ بعضی رحلت کردند، بعضی زنده‌اند. امیدواریم آن رحلت‌شده‌ها با اولیای الهی محشور شوند و این بزرگان که از اساتید حوزه‌اند، مشمول عنایت ویژه ولی‌عصر(ارواحنا فداه) باشند!

• پی‌نوشت‌ها

۱. سوره نساء، آیه۵۹؛
۲. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۲۸۶؛
۳. سوره نازعات، آیه ۲۴؛
۴. سوره بقره، آیه ۲۵۸؛
۵. سوره انبیاء، آیه ۲۲؛
۶. نهج البلاغه، خطبه ۱؛
۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

شعر مناسبتی

خورشید طوس

جواد محدثی

خورشید دین می‌تابد از خاک خراسان
ظلمت گریزان است و خفّاشان هراسان
ایران به اقیانوس عرفانِ تو وصل است
ما را فقط گنج تولّای تو اصل است
قم گشته از دریای علمت پرتلاطم
قم، مشهد علم است و مشهد، خانه قم
ای قبله کوی تو مغناطیس دل‌ها!
مهر تو رویانده بسی گُل‌ها ز گِل‌ها
ما تشنه ایم و کوثر حق، بارگاهت
ما تیره‌جانان در پی برق نگاهت
از خاک‌بوس آستانت گرچه دوریم
عشق تو را در سینه داریم و صبوریم
آری شرار عشق تو افسردنی نیست
این جان به تو زنده است و هرگز مردنی نیست
هرکس زهرجا عاقبت مأیوس گردد
سوی خراسان آید و پابوس گردد
جودی کن و بر قامت ما هم بپوشان
پیراهنی از تارِ لطف و پودِ احسان!

یادداشت

قبله هشتم

استاد جواد محدثی

قبله هشتم ما، خراسان است؛ خراسانی که ریشه در مدینه، نجف و کربلا دارد.

از قوم سلمانیم و مشهد، وطن معنوی ماست و ما زائران خورشیدیم و هر سال به پابوس امام غریب علیه‌السلام می‌آییم، تا هم خودمان از غربت درآییم، هم آقا در قیامت، به شفاعت‌مان آید.

جاده‌ای که از دل‌های ما به سمت و سوی حرم رضوی منتهی می‌شود، چون به بستِ ولایت می‌رسد، بن‌بست‌ها را می‌شکند و همین که دستمان به پنجره فولاد می‌رسد، قفل‌های بسته را می‌گشاید.

در حرم دل‌مان خورشید ولایت آرمیده است. در ایوان طلای قلب‌مان، قندیل مودّت آویخته و در پیاله سرشت‌مان شراب عشق ریخته، کبوتر دل‌مان دانه‌چین صحن غربت است و پنجه‌های نیازمان، دخیل پنجره شفا و ضریح اجابت در نقّاره‌خانه جان‌مان شیپور شور و طبل حضور می‌زنند و در گلدسته قامت‌مان اذان ارادت سر می‌دهند.

ما مهمان امام رئوفیم و هر روز صبح و شام، در مهمانسرای رضوی سرِسفره ولایت می‌نشینیم و شیرینی عشق را در کام جان‌مان می‌نشانیم. لقمه لقمه محبّتِ اهل‌بیت علیهم‌السلام را در دهان روح‌مان می‌گذاریم و از سقاخانه محبّت، جرعه‌جرعه عطش می‌نوشیم. ما نمک‌پرورده رضای آل محمّدیم. این است که همه زندگی‌مان برکت خراسان دارد و بوی امام رضا علیه‌السلام می‌دهد و گوشه‌گوشه سینه‌مان صحن انقلاب است و تمام رواق‌های دل‌مان دارالولایه و همه سلّول‌های وجودمان گوهرشاد!

ای امام رئوف، ای غریبِ غریب‌نواز!

به آستانه محبت تو، دامن‌دامن حاجت می‌آوریم و صحراصحرا کرامت می‌بریم. چه کنیم که ظرفیت دست و دامن کوچک ما اندک است؛ والاّ دریای احسان تو بی‌کرانه است.

میلیون‌ها زائر را می‌پذیری؛ نه منّت می‌گذاری و نه منّت می‌پذیری. هرکس را به‌نحوی می‌نوازی. تو رضایی و همه را راضی برمی‌گردانی و ذرّه‌ای از عنایت تو و ارادت ما کم نمی‌شود.

آنجا که فرشتگان به کفشداری حرمت مشغولند و کرّوبیان خادمان افتخاری آستان توأند، ما کمتر از آنیم که خاک پای خسته زائرانت باشیم و اباصلتِ آستانت به‌شمار آییم؛ اما تو زائرانت را دوست داری و در خانه خودت، به حضور می‌پذیری.

لحظه‌ای که دل‌مان می‌شکند و شانه‌های‌مان می‌لرزد، اشک در دیدگان‌مان حلقه می‌زند؛ یعنی اذن ورودمان داده‌ای.

وقتی السّلام علیک می‌گوییم، رواق چشم‌مان با قطرات اشک، آیینه‌کاری می‌شود. آنگاه از پشت ضریح اشک، سیمای تو را می‌بینیم که در هاله‌ای از عصمت سبز قرار دارد و دست عنایتت بر سر زائران است و نگاه مهربانت، ضامن آهوی دلِ ما می‌شود؛ دلی که از همه جارمیده و به حرم تو روی آورده است.

همه هستی ما، نذر یک لحظه حضور در کنار ضریحت باد!